بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 21/2/1387

بحث سر این بود که چه نکته ای وجود دارد که متعلق احکام به نحو صرف الوجود و موضوع احکام به نحو مطلق الوجود و متعلق احکام تحریمی آن هم به نحو مطلق الوجود فهمیده میشود ،فارغ بین اینها چیست ؟ مرحوم شهید صدر در متعلق فارغ احکام و موضوع احکام این نکته را فرمودند که چون متعلق احکام مفروغ الوجود فرض نشده است به نحو صرف الوجود فهمیده میشود و موضوع احکام مفروغ الوجود هست به نحو مطلق الوجود، که ما عرض میکردیم مجرد مفروغ الوجود بودن دلیل بر این نیست که متعلق به چگونه ملاحظه شده است ، آنچیزی که مفروغ الوجود هم باشد میتواند صرف الوجودش مفروغ الوجود باشد میتواند مطلق الوجودش مفروغ باشد آنی هم که متعلق حکم هست مفروغ الوجود نیست میتواند غرض ایجاد آن صرف الوجود باشد برای ایجاد صرف الوجود امر انشاء شده باشد و آورده شده باشد میتواند غرض مطلق الوجود باشد، ما باید مع غضّ نظر ار اینکه آن طبیعت مفرغ الوجود هست یا مفروغ الوجود نیست دلیلی بیاریم برای اینکه چرا به نحو صرف الوجود ملاحظه شده یا مطلق الوجود، اینجا مرحوم آقای صدر یک استثنائی از آن قاعده شان مطرح کردن گفتن اصل اوّلیه در متعلق احکام این هست که به نحو صرف الوجود باشد مگر در متعلق احکام تحریمی که آنجا به نحو مطلق الوجود فهمیده میشود نکته اش هم این هست که غالبا مفسده در جمیع افراد طبیعت هست ، مفسده متعدد است به عدد افراد آن طبیعتی که نهی بهش تعلق گرفته است این نکته سبب میشود که ظهور پیدا کند متعلق نواهی در مطلق الوجود و وجود ساری،شبیه همین فرمایش هم درفرمایش مرحوم آقا خوئی هم هست ایشان اساسا بحث را البته فارغ بین متعلق حکم و موضوع حکم قرار ندادن ،فرق بین متعلق حکم ایجابی و تحریمی را بیان میکنند ، میگن فارغ بین حکم تحریمی و ایجابی این هست که معمولا حکم ایجابی مصلحت به صرف الوجود آن طبیعت مقومش هست ولی در تحریمی مصلحت به مطلق الوجودش قائم هست و همین باعث میشود که ظهوری را شکل بدهد مرحوم آقای خوئی درواقع منشأ ظهور را دو امر میدانند یک امر ثبوتی که غلبهء مصلحت در صرف الوجود بودن در ناحیه امر و غلبه مفسده در مطلق الوجود بودن در ناحیه نهی باشد یک نکته دیگه مساله تعبیر اثباتی میکنند میگن که چون در واقع اگر قرار باشد مطلق الوجود متعلق امر باشد تکلیف با ما لایطاق تکلیف حرجی پیش میاد ،تمام افراد طبیعت را که نمیشود انجام داد ، این قرینه است برای اینکه به نحو صرف الوجود هست ، از آن طرف در ناحیه نهی چون فی الجمله طبیعت متروک بودنش ضروری الثبوت است خود همین قرینه هست برای اینکه به نحو مطلق الوجود باید اخذ بشود در واقع محصّل فرمایش ایشان این هست که چون در ناحیه امر اگر امر به نحو صرف الوجود باشد خوب امتثالش ممکن است امر به نحو مطلق الوجود باشد معناش این است که مکلف موظّف هست تمام نمازها را انجام بدهد تمام نمازهایی که در جمیع امکنه و ازمنه هست ،این که امکان پذیر نیست و محال است، خود همین کاشف از این هست که در ناحیه امر متعلق به نحو صرف الوجود اخذ شده است در ناحیه نهی هم اگر متعلق به نحو صرف الوجود باشد لازمه اش این هست که یک ترک آن نهی را ساقط کند در حالی که یک ترک ضروری الثبوت است خوب لامحاله همه افراد طبیعت را که نمی آورند از آن طرف که گفتیم همه افراد طبیعت امکان حصول ندارد ترک فی الجمله طبیعت میشود ضروری الثبوت،وقتی ضروری الثبوت شد باید به نحو مطلق الوجود باشد خوب اینجا دومرحله بحث در کلام آقای خوئی مطرح هست که یک قسمت قسمت مختص به کلام آقای خوئی هست یک قسمت قسمتی هست که تقریبا مشترک بین کلام او وکلام آقای صدر است،اما قسم مختص مرحوم آقای خوئی :ایشان فرموده اند که در امر اگر امر به مطلق وجود باشد تکلیف به مالایطاق است و امکان پذیر نیست،بنابراین باید به صرف الوجود متعلق بشود خوب پاسخ این مطلب این هست که اگر از آن جواب اول شما غمض عین کردیم که گفتید که به دلیل اینکه مصالح معمولا در ناحیه امر به صرف الوجود تعلق میگیرد در ناحیه نواهی به مطلق الوجود آن را غمض عین کردیم ، با فرض اینکه قطعا یا احتمالا مصلحت امر در جمیع افرادش است،اگر مصلحت درمطلق وجود باشد و تک تک افراد مأمورٌ به مصلحت داشته باشند ،مجرد اینکه قدرت داریم اقتضای این میکند که از ضرورات یتقدّر بقدرها ، قدرت به تمام افراد ندارید خوب به مقداری که مقدور هست که دارید چون فرض این هست که مصلحت وجود دارد مصلحت الزامی،محصل عرض من این هست که اگر یقین داشته باشیم یا احتمال بدهیم که مصلحت در جمیع افراد است مجرد عدم قدرت بر جمیع افراد این دلیل بر این هست که تکلیف روی تمام افراد نرفته است ،این کافی نیست برای اینکه این دلیل روی صرف الوجود رفته است، بین تمام افراد و صرف الوجود فاصله ای هست الطبیعت المقدوره و این عقل تقیید میکند آن طبیعت را به افراد مقدوره مثلا، لازمهء عقلی اینکه مصلحت دارند از یک طرف ، از یک طرف قدرت هم برش هست ، آن افراد مقدوره ، خوب باید واجب بشود دیگه، عمده قضیه این هست که عرف چنین چیزی را درک نمیکند همان نکته اولی که مرحوم آقای خوئی متعرض شدن ، این یک نکته ، که نکته در کلمات معمول آقایون اشاره شده است به بیانات مختلف،نکته دوم که درخصوص کلام اقای خوئی هست چون اصل اینکه قدرت ندارد کلام یر آقای خوئی هم هست ، نکته دومی که اینجا وجود دارد این هست که یک خلطی در کلام آقای خوئی شده است ایشان تصور کردن که اگر صرف الوجود طبیعت منهی باشد امتثالش به این هست که یک ترک تحقق پیدا کند در حالی که اینجور نیست ،صرف الوجود شرب خمر مبغوض است یعنی اینکه شرب خمر در عالم خارج تحقق پیدا بکند این مبغوض است ، اینکه شرب خمر در عالم خارج تحقق پیدا کند ضروری الثبوت نیست، آنی که ضروری الثبوت هست این است که شرب خمرٌ مائی فرض شود ولی صرف الوجود شرب خمر اگر بخواهد ترک بشود ترکش به این است که جمیع شرب خمرها ترک بشود ، من مایل نیست در ظرف وجود شرب خمری وجود داشته باشد ، وجود شرب خمر مبغوض من است خوب این که ضروری الثبوت نیست امتثالش هم به این هست که جمیع افراد را ترک کند ، پس قدرت به صرف الوجود تعلق میگرد و ضروری الثبوت هم نیست که بگید شیئی که ضروری الثبوت است دیگه مقدور نیست و تکلیف بهش تعلق نمیگیرد و لغو است نه شارع میتواند بگوید شما صرف الوجود شرب خمر را نیاور، ترک کن، ترک صرف الوجود محبوب شارع است نه صرف الوجود ترک که در کلام آقای خوئی مکرر ذکر شده است، ترک صرف الوجد اگر باشد تکلیف ما وحدانی است تکلیف اگر وحدانی شد اگر شخصی صرف الوجود را عصیان کرد ،صرف الوجود را محقق کرد دیگه فرد دوم و سوم و چهارم و ..نباید منهی باشند، کسی یکبار شرب خمر کرد دیگه شرب خمرهای بعدی نباید مکلفٌ به باشند ما در واقع آنچیزی که در باب نواهی داریم چیزی بالاتر از صرف الوجود است آن نواهی میخواهیم بگیم تک تک افرادش باید جدا جدا ترک بشوند ، تکلیف به عدد افراد طبیعت منحل میشود تعدد تکلیف را میخواهیم نتیجه گیری کنیم، این بیان آقای خوئی برای حل این مشکل است که مشکل اصلی ما است و در کلام آقای خوئی اصلا مطرح هم نشده است این کافی نیست ،ولی اینجا اشکال مشترکی وجود دارد که هم به آقای خویی و هم به آقای صدر وارد است، آن این است که شما میفرمایید نواهی ، منهیّات غالبا مصلحتشون در مطلق وجود است ، اوامر غالبا مصلحتشون در صرف الوجود است ،اشکال ما این هست که خوب شما میخواهید نتیجه بگیرید ظهور عام را میگید چون غالبا به نظر عرف متعارف مصلحت در باب اوامر در صرف الوجود هست پس همیشه امر ظهور دارد در صرف الوجود ، هیچ تلازمی ندارد ، ولی در غیر آن موارد به چه دلیلی میخواهید ظهور را ثابت کنید، همچنین در نواهی، اگر غالبا نهی متعلق به وجود ساری و مفسده متعلق در وجود ساری است بفرمایید غالبا ظهور دارد در وجود ساری نواهی ولی در سایر موارد چطور، و به تقریبٍ آخر، عرف متعارف سه حالت در ارتباط با اوامر و نواهی میفهمد گاهی اوقات میفهمد که مصلحت د رصرف الوجود است مثلا در اوامر ، گاهی اوقات میفهمد که مصلحت در مطلق الوجود است ،گاهی اوقات شک میکند ، اینکه گاهی اوقات میفهمد در صرف الوجود هست که غالب موارد هست ،قبول، در این موارد عرف این مطلب را میفهمد و نظر عرف هم در اینجاها حجت هست و بحثی نداریم،آن صورتی هم که میفهمد که در مطلق الوجود هست که مثال میزدم مومن بودن وجود ایمان داشتن مطلوب نیست تمام وجودات ایمان مطلوب هست و فقط یک آن طرف ایمان داشته باشد مصلحت تامین نمیشود خوب آن صورت هم واضح هست که مطلق الوجود میفهمیم میماند آن صورت شک اینکه شما میگید اکثر موارد چون عرف صرف الوجود فهمیده که مصلحت هست آیا این کافی هست که ما در موارد مشکوک را هم ملحق به آن بکنیم بله یک قانونی هست که الظنّ یلحق الشیئ بالاهم الاغلب یعنی در موارد مشکوک مظنون این هست که این موارد مشکوک هم مثل موارد غالبی است غلبه سبب ظن نسبت به حکم مورد شک میشود ،این درست است، شاید واقعا این غلبه این ظنی که ناشی از غلبه هست حجت است یک اعتبار عقلایی دارد یک حجیّت از ادله عام ّ حرمت عمل به ظن این ظن استثنا شده و آیا مجرد اینکه در غالب موارد مصلحت در صرف الوجود است منشأ میشود که در مواردی که میدانیم برای صرف الوجود است و مواردی که شک داریم ظهور عام پیدا کند آن برای ما خیلی ثابت نیست این مطلب که یک همچین ظهوری در موارد مشکوک حاصل شده باشد یا بفرمایید عقلا اماره دارند آن ظنّ ناشی از غلبه را در این جاها حجت میدانند خیلی واضح نیست به نظر ما اجمال دارد بله در موارد معمول موارد که عرف درک میکند که برای مطلق الوجود است آن برای صرف الوجود است قبول، همچنین د رنواهی هم همینجور در مواردی که معمول موارد که علم دارد ولو علمی که دارد با مقایسه با علمی که با مقایسه با مشابهات مصالح و مفاسد عقلایی که د رمشابه این امر وجود دارد با ادراکاتی که در ملاحظه مجموع ادله شرعیه فهمیده این موارد غالبیش مطلب براش واضح است ولی به نظر ما این نکته این نیست که ما بتوانیم یک ظهور عام در اوامر ادّعا کنیم در اینکه متعلق صرف الوجود کنیم عین همین بحث هم در بحث فارغ بین متعلق الحکم و موضوع الحکم هست در متعلق الحکم غالبا به نحو صرف الوجود است در موضوع حکم غالبا به نحو مطلق الوجود است وقتی میگیم آتش میسوزاند معناش این است که هر فردی از افراد آتش سوزندگی را به دنبال می آورد ولی دائمی نیست اگر سروصدا من را بیمار میکند حالا آیا هر سروصدایی بیماری جدیدی میارد یا ممکن است آنچیزی که منشأ بیماری هست اصل سروصدا است یا مثلا کسی که لباس آراسته ندارد نمیتواند وارد مسجد شود خوب حالا کسی دوتا لباس نا آراسته دارد این لباس نا آراسته دوم تأثیری میگذارد یا نه ، اصل لباس نداشتن یا فرض کنید بگیم که اگر کسی لباسش نا آرسته باشد و در جامعه ظاهر بشود باید جریمه بشود ،کسانی که لباس بد میپوشند ، حالا کسی چندتا لباس بد پوشید این معناش این است که چند بار باید جریمه بدههد یا نه ؟ جریمه برای اصل نا آراسته بودن است این صرف الوجود ناآراسته بودن جریمه دارد خیلی واضح نیست که وقتی که میگیم صرف الوجود اینجا صرف الوجود نباشد ،آدم از تناسبات حکم و موضوع اینجا تعیین میکند که به نحو صرف الوجود است یا مطلق الوجود، میگیم فرض کنید که اگر شما فلان کار زشت را کنید باید جریمه بشوید خیلی وقتها هرفردی از افرادش جدریمه مستقل دارد ولی گاهی اوقات هم همچین چیزی فهمیده نمیشود خیلی به نظرم ما نمیتوانیم به عنوان یک قانون عام در همه موارد حکم کنیم که به نحو صرف الوجود نیست به نحو مطلق الوجود است ، آقای حکیم اینجا یک نکته ای دارد تو حاشیه کفایه میگه که اصلا اصل اولیّه هم در متعلقات احکام هم در موضوعات احکام این هست که به نحو صرف الوجود باشد غیر او دلیل میخواهد بر خلاف آقای صدر که کلامش خیلی مندمج است و معلوم نیست که چطور شد که متعلق احکام که شد ، شد یکدفعه صرف الوجود ، موضوع احکام شد مطلق الوجود ، هیچ بیان محصلی در فرمایش ایشان ما دستگیرمون نشد ولی آقای حکیم میگه هردوش به نحو اصل اولی و صرف الوجود است، ما عرض کردیم نه اعتبار صرف الوجودی و مطلق الوجودی و همچنین مجموع الوجودی همه این اعتبارات زاید بر ماهیّت است از آن ماهیتی که حتی قید وجود هم گرفته این اعتبارات زائد هست هیچ کدامشون اطلاق بما هو اطلاق نمیتواند ثابت کند ،قرائن مقامیه آن را ، مقدمات حکمت برای اثبات خصوصیّات عموم که این عموم آیا عموم بدلی است یا مجموعی است یا استغراقی است کافی نیست ،آن بستگی به خصوصیّات مورد دارد آن خصوصیّات مورد هست که تعیین کننده این هست که به چه نحو از انحاء وجود دارد حال این است که عرض ما این هست که بله غالبا همینجور است غالبا اطلاق در ناحیه موضوع استغراقی است در ناحیه متعلق حکم بدلی است در ناحیه نواهی باز استغراقی است ولی این غالب فقط حجیت دارد در موارد خودش، برای غیر این موارد و موارد شک حجیت ندارد و در موارد شک اجمال است ، چند مثال ،المحرم اذا ظلّل وجب علیه الکفاره در مساله تظلیل دوتا محمول ما داریم یک این است که التظلیل حرام، ویک اینکه التظلیل فیه الکفاره، اولی به نحو مطلق الوجود هست و واضح هست ، تک تک افراد تظلیل حرمت دارد، اما التظلیل فیه الکفاره ، به نظر میرسد که کفاره تظلیل فقط در موارد عصیان هم نیست در موارد ضرورت هم هست و این کفاره کفاره جبران هست ، و چون کفاره جبران هست خودش هم احتمالا دخالت میکند در نحوه فهمی که ما از ادله داریم اینکه ما بگیم که شخص در هر تظلیلی که واجب باشد براش یک کفاره بدهد به نظر میاد خیلی عرف استنکار دارد (یک سوالی علی بن راشد کرده که من در احرام حج تمتع دوبار محرم یکدوانه کفاره بدهم یا دودانه بدهم، اینکه هر احرامی بیش از یکدوانه نمیخواهد برای شما مسلم است حالا یا سیره بوده یا هرچی بوده، سوالش از این هست که کل عمل حج یک تکلیف حساب میشود یا هر یک از اینها چون دوتا احرام جداگانه هست دوتا میخواهد امام میفرماید دوتا است هر کدام مستقل است ، حالا در خصوص آنجا روایت داریم تکلیف روشن است ولی میخواهم عرض کنم از خود همین روایت هم فهمیده میشود مفروغ عنه این بوده به عدد افراد تظلیل کفاره مکرر نمیشود حالا فرض کنید طرف لباس بپوشد ،غذای زعفرانی، غذای زعفرانی دلیل خاص ندارد، کسی ده روزی که در اجرام است غذای زعفرانی میخورد به خاطر مریضی یا به خاطر عصیان به هر جهتی، ما ظهور ندارد دلیل ما که هر تظلیلی مستقلّا کفاره میآورد صغرویّا، اینجا عمدتا تصور من این هست که چون شک داریم به نحو مطلق الوجود باشد یا به نحو صرف الوجود ، صرف الوجودش کفاره می آورد افراد بعدیش را نمیدانیم کفاره می آورد یا نمیآورد برائت(به اصول عملیه باید تمسک کرد) از وجوب کفاره است، خلاصه عرض ما این است که به نظر ما تعیین کننده تناسبات حکم و موضوع و دیدگاه عرف هست لاغیر ،به نظر ما انحلال و عدم انحلال در موضوعات احکام به نحو کلی نیست غالبا منحل میشود ولی همیشگی نیست چون همیشگی نیست مواردی که انسان شک میکند دلیل مجمل هست به اصول عملیه باید تمسک کرد من استصحاب عدم الوجوب او برائت از وجوب و امثال اینها ،خوب دیگه بحث خاصی ندارد.